

The Effects of the "Void" of the contract as an origin of debt upon assignment contract; Jurisprudential (Fiqh) and legal analysis of Article 733 of the Civil Code

Seyyed Hossein Safaii*
Mohammad Hadi Javaherkalam**

Received: 2021/09/17
Accepted: 2022/03/11

Abstract

In this article, the effects of the "Void" of the contract as the origin of debt upon assignment contract have been analyzed in view of the Article 733 civil code. Does the assignment contract become void when a contract related to the origin of the debt becomes void, or does it remain valid and the resulting obligations must be fulfilled? Additionally, with the annulment (becoming void) of the sale contract which is the origin of the debt, to whom should be returned the price obtained by the assignee (the assignor or the third-party assignee), and the third-party assignee may indicate to the assignor or assignee to return the price he paid; and also, to whom should the customer refer for the price (the seller or assignee). Using the descriptive-analytical research method and extensive study of Islamic jurisprudence and the analysis of Article 733 of the civil code, the study concluded that the void of the contract as the origin of debt causes the void of the assignment contract, and the assignee is obligated to return all things obtained illegitimately to the third-party assignee and the third-party assignee can choose whether to refer to the assignor or assignee in returning the price. This ruling applies to not only sales contracts, but any debt that is created through civil contracts or non-contractual events and an assignment is issued, and then it turns out that there was no debt; to begin with, the above rulings will apply.

Keywords: Assignment by the customer, Assignment by the seller, Contract as the source of the debt, Effect of void sales on assignment contracts, Article 733 of the Civil Code.

* Professor, Department of Private and Islamic Law, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran.

hsafaii@ut.ac.ir

** Assistant Professor, Department of Private Law, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran (Corresponding Author).

javaherkalam@atu.ac.ir



آثار «بطلان» عقد منشأ دین بر حواله؛ تحلیل فقهی و حقوقی بند نخست ماده ۷۳۳ قانون مدنی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۰

نوع مقاله: پژوهشی

سید حسین صفایی*

محمدهادی جواهر کلام**

چکیده

در این مقاله، آثار بطلان عقد منشأ دین بر عقد حواله از منظر فقه اسلامی و ماده ۷۳۳ ق.م. تحلیل شده است. پرسش این است که آیا با بطلان عقد منشأ دین، حواله نیز باطل می‌شود یا حواله باقی می‌ماند و تعهدات ناشی از آن باید اجرا شود؟ به علاوه، با بطلان عقد بیعی که منشأ دین بوده، ثمنی را که محتال گرفته است باید به چه شخصی بازگرداند (محال‌علیه یا محیل) و محال‌علیه برای استرداد آنچه پرداخته، حق مراجعه به چه شخص یا اشخاصی را دارد (محتال یا محیل) و همچنین، مشتری برای مطالبه ثمن باید به چه کسی مراجعه کند (بایع یا محتال)؟ با روش تحقیق توصیفی - تحلیلی و با مطالعه عمیق در آرای فقیهان اسلامی و تحلیل ماده ۷۳۳ ق.م.، این نتیجه حاصل شد که بطلان عقد منشأ دین موجب بطلان حواله نیز می‌شود و محتال آنچه را که به ناروا أخذ کرده، باید به محال‌علیه برگرداند و محال‌علیه نیز برای استرداد ثمن مخیر است به محتال یا محیل رجوع کند. این احکام اختصاص به عقد بیع ندارد، بلکه هر عمل یا واقعه حقوقی که دینی پدید آورد و بر مبنای آن حواله صادر شود و سپس معلوم شود که از آغاز دینی وجود نداشته، احکام پیش‌گفته اجرا خواهد شد.

واژگان کلیدی: اثر بطلان بیع بر حواله، حواله بایع، حواله مشتری، عقد منشأ دین، ماده ۷۳۳ قانون مدنی.

* استاد، گروه حقوق خصوصی و اسلامی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

hsafaii@ut.ac.ir

** استادیار، گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

(نویسنده مسئول).

javaherkalam@atu.ac.ir



مقدمه

ممکن است پس از انعقاد حواله، مشخص شود عقدی که سبب ایجاد دین شده (مانند عقد بیع) و بر مبنای آن دین، حواله صادر شده، به دلیلی باطل بوده و اصلاً دینی وجود نداشته است که از طریق حواله منتقل شود. برای مثال، «الف» از «ب» اتومبیلی به مبلغ ۱۰۰ میلیون تومان خریداری کرده و برای پرداخت ثمن، خریدار (الف)، فروشنده (ب) را حواله داده است تا ثمن را از شخص «ج» دریافت کند. بایع (ب) نیز به محال‌علیه (ج) مراجعه کرده و ثمن را از او دریافت می‌کند. پس از آن، معلوم می‌شود که عقد بیع به هر دلیلی باطل بوده است. حال، مبیع و ثمن باید به مالک آنها رد شود: خریدار باید مبیع را به بایع دهد و بایع نیز به دلیل آنکه استحقاق دریافت ثمن را ندارد، باید آن را بازگرداند. اما این پرسش مطرح می‌شود که: اولاً، بطلان بیع چه تأثیری بر حواله دارد و ثانياً، بایع (محتال) ثمن را باید به چه شخصی بازگرداند: خریدار (الف) یا شخص ثالث (ج)؟ این بحث دقیقاً در فرضی که فروشنده (محول) شخصی (محتال) را به خریدار (محال‌علیه) حواله داده تا خریدار ثمن را به آن شخص بدهد نیز جاری است. بنابراین، در هر دو صورت یادشده، باید به این پرسش‌ها پاسخ گفت که آیا با بطلان عقد منشأ دین، حواله نیز باطل می‌شود یا حواله باقی می‌ماند و تعهدات ناشی از آن باید اجرا شود؟ به علاوه، با بطلان عقد بیعی که منشأ دین بوده، محتال ثمنی را که أخذ کرده است باید به محال‌علیه بازگرداند یا به محیل و نیز محال‌علیه برای استرداد آنچه پرداخته، حق مراجعه به محتال را دارد یا به محیل و آیا می‌تواند به هر دو مراجعه کند و همچنین مشتری برای مطالبه ثمن باید به بایع مراجعه کند یا به محتال؟

در پاسخ به پرسش‌های یادشده، اختلاف‌نظرهای گسترده‌ای بین فقهای امامیه شکل گرفته است. ماده ۷۳۳ ق.م. در زمینه تأثیر بطلان عقد اصلی بر عقد حواله می‌گوید: «اگر در بیع بایع حواله داده باشد که مشتری ثمن را به شخصی بدهد یا مشتری حواله داده باشد که بایع ثمن را از کسی بگیرد و بعد بطلان بیع معلوم شود، حواله باطل می‌شود و اگر محتال ثمن را أخذ کرده باشد باید مسترد دارد... مفاد این ماده در مورد سایر تعهدات نیز جاری خواهد بود». باید دید که آیا بطلان بیع در همه موارد موجب بطلان حواله می‌شود یا در این زمینه باید بین حواله خریدار به عهده شخص ثالث و حواله بایع بر عهده مشتری تفاوت گذاشت؟ به علاوه، در فرض بطلان بیع و حواله، قانون‌گذار

مشخص نکرده است که محتال باید ثمن را به چه کسی رد کند و محال‌علیه برای استرداد آنچه داده به چه کسی حق مراجعه دارد؟ وانگهی، آیا قسمت انتهای ماده ۷۳۳ در تعهدات قراردادی و غیرقراردادی به نحو یکسانی اجرا می‌شود؟

بر این اساس و برای پاسخ گفتن به سؤال‌های طرح‌شده و تحلیل ماده ۷۳۳، ابتدا اثر بطلان عقد منشأ دین بر حواله تحلیل می‌شود؛ آنگاه بحث استرداد ثمن در رابطه محتال و محال‌علیه و نیز رابطه محیل و محال‌علیه مورد مطالعه قرار می‌گیرد و سرانجام، به جریان حکم مقرر در این ماده در سایر تعهدات پرداخته می‌شود.

۱. اثر بطلان عقد منشأ دین (بیع) بر حواله

برای مشاهده اثر بطلان عقد منشأ دین (بیع) بر حواله، ابتدا به بررسی موضوع در فقه اسلامی پرداخته می‌شود؛ سپس، رویکرد نظام حقوقی با تأکید بر موضع قانون مدنی مورد مطالعه قرار گرفته و تحلیل برگزیده ارائه خواهد شد.

۱-۱. موضع فقه اسلامی

در فقه اسلامی، اثر بطلان عقد بیع بر حواله، در دو فرض مطالعه شده است، که وضعیت حواله در این دو صورت، عیناً به ماده ۷۳۳ ق.م. هم راه یافته است:

الف. در عقد بیع، خریدار، فروشنده را برای دریافت ثمن به ثالثی حواله داده است؛ خواه آن ثالث به خریدار بدهکار باشد یا نباشد. در این فرض، خریدار، محیل است؛ فروشنده، محتال؛ و شخص ثالث، محال‌علیه محسوب می‌شود. حال که عقد بیع به دلیلی باطل است، معلوم می‌شود که مشتری بابت ثمن به بائع دینی نداشته است و از این رو، حواله نیز باطل خواهد بود (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص. ۹۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص. ۴۶۷؛ عاملی کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص. ۳۷۲؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق، ج ۲۶، ص. ۱۸۵؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۲۱، صص. ۶۰-۶۱؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، صص. ۱۶۴-۱۶۵؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص. ۲۳۳؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، صص. ۷۹۳-۷۹۴؛ اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۹، ص. ۳۱۳؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۶، صص. ۵۴۱-۵۴۲؛ مغنیه، ۱۴۲۱ق، ج ۴، صص. ۶۶-۶۷؛ علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، صص. ۵۸۰-۵۸۱؛ بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۶، ص.

۱۳۶؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲۰، ص. ۱۷۶؛ اصفهانی، ۱۴۲۲، ص. ۵۰۲؛ حکیم، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص. ۱۹۷؛ مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص. ۱۲۳؛ بصری بحرانی، ۱۴۱۳ق، ج ۶، ص. ۹۳؛ خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص. ۳۴؛ سیستانی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص. ۳۶۳). بنابراین، اگر محال‌علیه هنوز ثمن را به بائع نپرداخته است، تعهدی به تأدیه آن ندارد و بائع (محتال) نمی‌تواند ثمن را از او بگیرد؛ و اگر فروشنده (محتال) ثمن را از ثالث (محال‌علیه) دریافت کرده، به دلیل بطلان بیع باید ثمن دریافتی را برگرداند. البته در اینکه محتال در این فرض باید ثمن را به محال‌علیه بازگرداند یا محیل، اختلاف نظر وجود دارد، که در ادامه بدان خواهیم پرداخت.

ب. فروشنده، شخصی را برای دریافت ثمن به خریدار حواله داده است. در این حالت، فروشنده، محیل است؛ خریدار، محال‌علیه و آن شخصی که بائع او را به سمت مشتری فرستاده، محتال خوانده می‌شود. در این فرض نیز، به دلیل آنکه محیل (فروشنده) طلبی از محال‌علیه (خریدار) نداشته، حواله باطل است. البته ممکن است ایراد شود که مدیون بودن محال‌علیه به محیل شرط صحت حواله نیست و حواله بر بری نیز درست است (ماده ۷۲۷ق.م.). بنابراین، در این فرض که فروشنده طلبی از خریدار ندارد، حواله از باب «حواله بر بری» صحیح خواهد بود (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۱، ص. ۵۲۸؛ دیدگاه نائینی در: طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص. ۴۷۴، که این قول را خالی از وجه قوی نمی‌داند و نیز ر.ک. دیدگاه آیت‌الله گلپایگانی در همین منبع). با وجود این، در پاسخ می‌توان گفت که هدف خریدار و فروشنده در این فرض، صدور حواله بر بری نیست؛ بلکه فروشنده به اعتبار طلبی که از خریدار دارد به عهده او حواله صادر کرده و خریدار نیز بدین اعتبار که دینی به فروشنده دارد و بدین وسیله می‌خواهد دین خود را با او تسویه کند، حواله را قبول کرده است. بنابراین، با انتفای دین، قید تراضی نیز منتفی می‌شود و چنانکه خواهیم دید، به دلیل اشتباه در علت تعهد، حواله را باید باطل شمرد. اکثریت قاطع فقهای امامیه نیز همین دیدگاه را پذیرفته و بسیاری از آنان چنین استدلال کرده‌اند که حواله در این قسم، «مطلق» نیست؛ یعنی حواله به‌نحو اطلاق بر خریدار صادر نشده؛ بلکه حواله بر «ذمه مشتری» به اعتبار دینی که به محیل داشته، داده شده است (صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق، ص. ۱۸۵؛ بحرانی: ۱۴۲۱ق، صص. ۶۰-۶۱؛ محقق حلی،

۱۴۰۸، ص. ۹۵؛ عاملی کرکی، ۱۴۱۴، ص. ۳۷۲؛ علامه حلی، ۱۴۱۴، ص. ۴۶۷؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ص. ۲۳۳؛ اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۹، ص. ۳۱۳؛ علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۲، صص. ۱۶۴-۱۶۵؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۱۶، صص. ۵۴۱-۵۴۲؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹، ج ۲، صص. ۷۹۳-۷۹۴؛ بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۶، صص. ۱۳۶-۱۳۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص. ۴۰۳؛ مغنیه، ۱۴۲۱، ج ۴، صص. ۶۶-۶۷؛ اصفهانی، ۱۴۲۲، ص. ۵۰۲؛ حکیم، ۱۴۱۰، ج ۲، ص. ۱۹۷؛ علامه حلی، ۱۴۱۱، ص. ۱۱۹؛ روحانی، ۱۴۱۲، ج ۲۰، ص. ۱۷۶؛ خویی، ۱۴۰۹، ج ۲، صص. ۲۹۳-۲۹۴؛ خمینی، بی تا، ج ۲، ص. ۳۴؛ سیستانی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص. ۳۶۳؛ مرعشی نجفی، ۱۴۰۶، ج ۲، ص. ۱۲۳؛ سبزواری، بی تا، ص. ۳۷۴؛ کاشف الغطاء، ۱۳۶۶، ج ۳، ص. ۳۳ و نیز ر.ک. حکیم، ۱۴۱۶، ج ۱۳، ص. ۴۱۴).

گفتنی است که برخی از فقها برای تعیین وضعیت حواله در این فرض، بین دو حالت تفاوت گذاشته‌اند:

۱- حواله بایع بر مشتری مقید به ثبوت ثمن در ذمه او بوده است، که در این فرض بطلان بیع باعث بطلان حواله می‌شود.

۲- حواله فروشنده بر خریدار مقید به ثبوت ثمن در ذمه او نبوده، بلکه این امر به نحو داعی برای صدور حواله بر مشتری بوده است، همچنان‌که در غالب موارد چنین است؛ که در این صورت، بطلان بیع باعث بطلان حواله نمی‌شود، بلکه حواله بر بری محسوب می‌شود (بصری بحرانی، ۱۴۱۳، ج ۶، ص. ۹۳ و نیز ر.ک. دیدگاه‌های آقا ضیاء عراقی، امام خمینی (رحمت‌الله‌علیه)، آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله شیرازی در: طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹، ج ۵، ص. ۴۷۴).

این تفکیک درست به نظر می‌رسد، جز اینکه بر خلاف آنچه ادعا شده، در حواله بر مدیون، غلبه بر آن است که طلبکار برای صدور حواله بر عهده مدیون، به وصول طلب خود نظر دارد؛ یعنی قاعده این است که در حواله بر مدیون، وجود دین قید حواله است، مگر اینکه خلاف آن ثابت شود؛ بدین معنای معلوم شود محیل بدون توجه به طلب خود از محال‌علیه و به‌عنوان حواله بر بری، بر عهده او حواله صادر کرده است. در نتیجه، در این فرض نیز که فروشنده علیه خریدار به قصد وصول ثمن، صادر

حواله کرده است، با بطلان بیع، محال‌علیه تکلیفی به پرداخت ثمن به محال ندارد و اگر محال آن را دریافت کرده باشد، باید ثمنی را که به ناروا گرفته، رد کند. منتها در اینکه محال ثمن را باید به چه کسی برگرداند، در ادامه سخن خواهیم گفت.

۲-۱. موضع قانون مدنی، دکترین حقوقی و تحلیل برگزیده

ماده ۷۳۳ قانون مدنی، با بطلان عقد منشأ دین (بیع)، حواله را نیز باطل می‌داند؛ خواه «بایع حواله داده باشد که مشتری ثمن را به شخصی بدهد یا مشتری حواله داده باشد که بایع ثمن را از کسی بگیرد». این دیدگاه در حواله خریدار (امامی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص. ۲۹۸؛ کاتوزیان، ۱۳۸۵، ش. ۲۷۲؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۹۰، ش. ۱۴۴) و حواله فروشنده (امامی، ۱۳۸۵، ج ۲، صص. ۲۹۷-۲۹۸؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۹۰، ش. ۱۴۶؛ کاتوزیان، ۱۳۸۵، ش. ۲۷۲)، از سوی استادان حقوق مدنی نیز پذیرفته شده است. بنابراین، اگر عقدی که منشأ دین بوده است، به دلیل عدم اهلیت یکی از طرفین، معلوم نبودن موضوع عقد، مستحق‌للغیر بودن مورد معامله و رد عقد از سوی مالک، نامشروع بودن موضوع یا جهت معامله و نظایر آن، باطل باشد و بر مبنای آن حواله‌ای صادر شود، حواله نیز باطل است، زیرا حواله به اعتبار دین موجود صادر شده و طبیعی است که با فقدان دین، حواله‌ای نیز واقع نمی‌شود.

منتها آنچه اهمیت دارد، تحلیل مبنای حکم مزبور است؛ که با دلایل گوناگون زیر به اثبات و توجیه حکم پرداخته می‌شود:

۱- اثر عقد حواله انتقال دین است (مواد ۷۲۴ و ۷۳۰ ق.م.) و با نبود دین، انتقال دینی صورت نمی‌گیرد و حواله‌ای محقق نمی‌شود.

۲- قصد خریدار و فروشنده، صدور حواله برای ادای دین بوده است و وجود دین، قید تراضی به شمار می‌آید. از این رو، با انتفای قید (وجود دین)، مقید (حواله) نیز منتفی خواهد بود.

۳- بر اساس دلیل قبلی، معلوم می‌شود که بطلان حواله در اثر بطلان عقد بیع را می‌توان از مصادیق «اشتباه در جهت تعهد» دانست (در این زمینه، ر.ک. صفایی، ۱۳۹۹، صص. ۱۰۲-۱۰۳)،^۱ زیرا جهت یا به تعبیری علت تعهد خریدار و فروشنده و هدف اساسی آنها از انعقاد حواله، ادای دین و وصول طلب بوده است؛ درحالی‌که

آثار «بطلان» عقد منشأ دین بر حواله؛... / سید حسین صفایی و محمد هادی جواهر کلام پژوهش‌های حقوق اسلامی ۷

به دلیل انتفای دین، جهت یا علتی برای تعهد وجود نداشته است تا برای آن، حواله‌ای صادر شود.

۴- این حکم را به تبعی بودن عقد حواله نیز می‌توان منسوب ساخت، زیرا با بطلان بیع به‌عنوان عقد منشأ دین، کشف می‌شود دینی وجود نداشته است که از طریق حواله انتقال یابد. پس، طبیعی است که با بطلان بیع، حواله نیز باطل خواهد بود. بنابراین، چون عقد اصلی و دینی وجود نداشته است، به تبع آن، حواله دین مزبور نیز منتفی خواهد بود.

این دلایل باعث شده است که ماده ۷۳۳ ق.م. به صراحت اعلام کند: «اگر... بعد بطلان بیع معلوم شود، حواله باطل می‌شود». این ماده بطلان عقد حواله در اثر بطلان عقد بیع را به تبع فقهای امامیه در دو صورت مطرح ساخته است:

- ۱- خریدار فروشنده را برای گرفتن ثمن به شخص ثالثی حواله داده؛
- ۲- فروشنده شخصی را برای دریافت ثمن به خریدار حواله داده است. بنابراین، برخلاف پاره‌ای از تردیدها در فقه اسلامی، تردیدی وجود ندارد که قانون مدنی در هر دو فرض، بطلان عقد منشأ دین را سبب بطلان حواله دانسته است.

۲. استرداد ثمن

چنانکه گفتیم، اگر بطلان بیع معلوم شود، حواله نیز باطل است؛ اما اگر محتال ثمن را أخذ کرده باشد، در اینکه او باید ثمن را به چه کسی برگرداند (به محال‌علیه یا محیل) و محال‌علیه برای استرداد ثمنی که پرداخت کرده، به شخص یا اشخاصی حق مراجعه دارد، دیدگاه‌ها یکسان نیست. ماده ۷۳۳ ق.م. هم در این باره تنها مقرر کرده است: «اگر محتال ثمن را أخذ کرده باید مسترد دارد...» و در اینکه محتال ثمن را باید به محال‌علیه رد کند یا به محیل بدهد، حکمی ندارد. برای تحلیل مناسب‌تر مسئله، حالتی که مشتری بایع را برای وصول ثمن به شخص ثالثی حواله داده و فرضی که بایع شخصی را برای گرفتن ثمن به مشتری حواله داده، جداگانه بررسی می‌شود.

۲-۱. حواله مشتری بر عهده شخص ثالث

چنانچه خریدار، فروشنده را حواله دهد که ثمن را از شخص ثالثی بگیرد و پس از

وصول ثمن از سوی بائع (محتال)، معلوم شود که بیع و حواله از اساس باطل بوده‌اند، در اینکه ثمن باید به چه کسی رد شود، اختلاف نظر بین فقها و حقوق‌دانان مشهود است، که پس از بررسی دیدگاه فقهای امامیه و دکترین حقوقی، به تحلیل منتخب و ارائه نظر برگزیده خواهیم پرداخت.

۲-۱-۱. دیدگاه فقهای امامیه

مشهور فقها بر این عقیده‌اند که اگر بائع (محتال) ثمن را از محال‌علیه وصول کند، در حواله بر مدیون، ذمه محال‌علیه در برابر محیل (خریدار) بری می‌شود و در حواله بر بری نیز محال‌علیه می‌تواند به محیل (خریدار) مراجعه نماید و در هر دو صورت، بائع (محتال) باید ثمنی را که از محال‌علیه گرفته، به مشتری (محیل) بدهد نه به محال‌علیه. به عبارت دیگر، با بطلان بیع، مشتری می‌تواند ثمن را از بائع بگیرد، زیرا او بر مال خریدار وضع ید کرده و در مال او بدون حق متصرف شده است. از طرف دیگر، چون محال‌علیه به اذن محیل (خریدار) دین او را به طلبکارش (محتال) پرداخته است، محیل نمی‌تواند به علت بطلان حواله، به محال‌علیه رجوع کند. پس، مشتری تنها می‌تواند به بائع (محتال) رجوع کند (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۲۱، ص. ۶۱؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۶، ص. ۵۴۳؛ علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص. ۵۸۰؛ عاملی کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، صص. ۳۷۲-۳۷۳؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، صص. ۱۶۴-۱۶۵ و نیز ر.ک. مغنیه، ۱۴۲۱ق، ج ۴، ص. ۶۷: «و فی حال البطلان ببقی الثمن علی ملک مشتری یطالب به اینما کان»)، یعنی ثمن در ملکیت مشتری باقی می‌ماند و او می‌تواند آن را از کسی که ثمن در دست اوست، بگیرد. با وجود این، ممکن است مقصود ایشان فرضی باشد که بائع شخصی را علیه مشتری حواله داده و بعد بطلان بیع و حواله کشف شود؛ همچنان‌که فقها در عبارت مشابه سید محمدکاظم حکم مزبور را ناظر بر همین حالت دانسته‌اند (فاضل لنکرانی، در: طباطبایی یزدی، بی تا، ج ۲، ص. ۶۷۳؛ امام خمینی، در: طباطبایی یزدی، ۱۴۲۲ق، ص. ۹۵۹ و طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص. ۴۷۴؛ نظر آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله مکارم شیرازی در: طباطبایی یزدی، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص. ۷۴۳؛ اشتهازدی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۸، ص. ۴۶۷). نتیجه این سخن آن است که محال‌علیه برای آنچه به محتال پرداخته، حق مراجعه به محتال (بائع) را ندارد و بائع نیز نباید آنچه

را که از محال‌علیه گرفته، به او رد کند؛ بلکه محتال مال مورد حواله را باید به محیل (مشتري) بدهد و محال‌علیه نیز در حواله بر مدیون، در برابر محیل بری می‌شود و در حواله بر بری، می‌تواند به خود محیل رجوع نماید.

در مقابل، برخی از فقیهان معتقدند در این فرض که محال‌علیه (شخص ثالث) ثمن را به محتال (فروشنده) پرداخته است، مال مورد حواله در ملکیت صاحب آن، یعنی محال‌علیه باقی است و در صورت موجود بودن آن، می‌تواند نسبت به عین آن رجوع کند و در صورت تلف شدن، می‌تواند عوض آن را از محتال (بایع) بگیرد (صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق، ج ۲۶، ص. ۱۸۵؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، صص. ۷۹۳-۷۹۴؛ حکیم، ۱۴۱۶ق، ج ۱۳، ص. ۴۱۴؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۰، ص. ۳۳۴: «لقاعدة» علی الید» الجاریة... فی البائع؛ فاضل لنکرانی، در: طباطبایی یزدی، بی تا، ج ۲، ص. ۶۷۳، که در حواله مشتری، خواه حواله بر بری باشد یا محال‌علیه به محیل بدهکار باشد، می‌نویسند: «و أما الصورة الثانية بكلما شقیها فالماخوذ باق علی ملک الأجنبي فیها، أما الشق الأول فواضح و أما الثاني فلأنه لم یکن فی البین ما یوجب خروجه عن ملک الأجنبي إلا الحوالة و الأداء عقبیها بتخیل صحتها و قد انكشف الخلاف، فالماخوذ باق علی ملكه و منه يظهر أنه مع التلف یكون الراجع هو الأجنبي فی الصورة الثانية؛ اشتهازی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۸، ص. ۴۶۷؛ نظر آیت الله گلپایگانی: «فالمقبوض باق علی ملك المأخوذ منه یرده علیه مع بقائه و یرد بدله مع التلف» و نظر آیت الله مکارم شیرازی: «فیبقی علی ملك المحال علیه، الّذی هو غیر البائع و المشتري»، در: طباطبایی یزدی، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص. ۷۴۳؛ مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص. ۱۲۳؛ بصری بحرانی، ۱۴۱۳ق، ج ۶، ص. ۹۳).

همچنین، ظاهر عبارت برخی از فقها نشان می‌دهد که آنان بین حواله بر بری و حواله بر مدیون تفاوت گذاشته‌اند؛ به نحوی که در حواله بر بری، مالی را که محتال گرفته، در ملکیت محال‌علیه باقی دانسته‌اند و محال‌علیه می‌تواند برای استرداد آنچه به محتال داده، به خود او مراجعه کند؛ اما در حواله بر مدیون، مال مقبوض در ملکیت مشتری (محیل) قرار دارد و از این رو، محیل می‌تواند برای استرداد آن به بایع (محتال) رجوع نماید (امام خمینی، در: طباطبایی یزدی، ۱۴۲۲ق، ص. ۹۵ و طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص. ۴۷۴، که در توضیح عبارت صاحب عروه («فإذا كان بعد القبض یكون المقبوض باقیاً علی

ملک المشتري» می‌نویسند: «فی غیر صورة أحاله المشتري البائع على الأجنبي البريء و أمّا فيها فالمقبوض باق على ملك الأجنبي فى صورة بطلان الحوالة». آیت‌الله خویی و آیت‌الله بروجردی نیز همین نظر را دارند (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۱، ص. ۵۲۹؛ خویی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص. ۲۹۵؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص. ۴۷۴).

۲-۱-۲. دکتین حقوقی

بعضی از حقوق‌دانان معتقدند در حواله مشتری به عهده شخص ثالث، در صورت بطلان بیع و حواله، محال‌علیه می‌تواند ثمنی را که به محتال داده، از او بگیرد، زیرا اذنی که محیل به محال‌علیه برای پرداخت دین او به محتال داده، به دلیل بطلان حواله از بین رفته است و طبق قواعد ایفای ناروا، محال‌علیه می‌تواند چیزی را که به ناروا به دیگری پرداخته، از او پس بگیرد (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ش. ۲۷۲؛ کاتوزیان، ۱۳۸۶، ج ۲، ص. ۱۹۱ و نیز ر.ک. امامی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص. ۲۹۷).

در برابر، برخی از استادان در پاسخ به این پرسش که محتال ثمن دریافتی را باید به چه کسی رد کند، بین دو فرض تفکیک قائل شده‌اند:

۱- در حواله بر مدیون، محتال باید آنچه را گرفته است، به محیل بدهد نه به محال‌علیه، زیرا محال‌علیه تعهد خود را در برابر محیل انجام داده است و نسبت به آنچه به‌عنوان انجام تعهد داده است حقی ندارد.

۲- در حواله بر بری، محتال باید آنچه را گرفته به‌خود محال‌علیه رد کند، زیرا محال‌علیه به قصد اجرای حواله صحیح، مالی به محتال داده است. وقتی کشف می‌شود که حواله صحیحی صادر نشده است، تصرف دیگران در مال محال‌علیه مجوزی ندارد و باید آن را به مالک آن، یعنی محال‌علیه بازگرداند (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۰، ش. ۱۴۴).^۳

۲-۱-۳. تحلیل منتخب و نظر برگزیده

در مقام داوری و تحلیل مسئله بر اساس اصول و قواعد حقوقی، به نظر می‌رسد که محال‌علیه برای استرداد آنچه به بایع (محتال) داده، بر دو مبنای مختلف می‌تواند به محتال و محیل (مشتری) رجوع کند. افزون بر آن، دیدگاه مذکور در رابطه مشتری

(محیل) و بایع (محتال) و نیز رابطه محیل و محال‌علیه نیز اثرگذار است و حکم هر یک باید مطالعه شود.

الف. امکان رجوع محال‌علیه به محتال، مبتنی بر قواعد ضمان قهری (ایفای ناروا) است، زیرا با بطلان بیع و حواله، معلوم می‌شود که محال‌علیه دینی به محتال (بایع) نداشته و بدون وجود دین و به تصور مدیون بودن، مالی را به او داده است. بنابراین، حق دارد که به استناد ماده ۳۰۲ ق.م. به محتال مراجعه کند و آنچه را که به ناروا به او داده، مسترد دارد. محتال نیز مستحق دریافت مورد حواله از محال‌علیه نبوده است و از این رو، طبق قاعده ضمان ید (استیلائی نامشروع بر مال یا حق غیر) و مواد ۳۰۸ و ۳۰۱ و ۳۰۳ ق.م. مکلف است آنچه را که به ناحق از محال‌علیه گرفته، به او بازگرداند.

ب. مراجعه محال‌علیه به محیل نیز از باب «دستور پرداخت» و «امر به تأدیه مالی از سوی محیل به شخص دیگر» و به تعبیر دیگر، سببیت محیل برای ایفای ناروای دین از سوی محال‌علیه است که سبب می‌شود محال‌علیه بتواند آنچه را که به محتال داده، از محیل (مشتري) بگیرد، زیرا بطلان حواله به معنای باطل بودن دستور پرداختی که محیل به محال‌علیه داده، نیست. به‌ویژه آنکه دستوری که محیل به محال‌علیه برای پرداخت دین خویش به طلبکارش (محتال یا بایع) می‌دهد، یک اذن ساده نیست که با بطلان حواله، اذن ضمن آن نیز باطل شود؛ بلکه چنین دستوری مبنای اقدام محال‌علیه و علت اصلی پرداخت دین از سوی محال‌علیه است. به‌علاوه، چنانکه دیدیم، مشهور فقیهان امامیه، در صورت بطلان بیع و حواله، اذنی را که محیل به محال‌علیه برای پرداخت ثمن به محتال (بایع) داده است، باطل نمی‌شمرند و به همین دلیل، تأدیه دین از سوی محال‌علیه به محتال را صحیح شمرده و دین محال‌علیه به محیل در حواله بر مدیون را ساقط شده می‌دانند.^۴ علاوه بر آن، برخی از فقیهان بزرگ هم امر به دادن مالی به دیگری را موجب ضمان و مسئولیت آمر شناخته‌اند.^۵ همچنین، فقهای امامیه، در موارد مشابه که شخصی به دیگری دستور می‌دهد که اموالش را به جهت جلوگیری از غرق شدن کشتی به دریا بیندازد و دستوردهنده مسئول قیمت آن باشد، شخص اخیر را ضامن شمرده‌اند (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص. ۱۹۸ و ج ۷، ص. ۱۷۱) (که بر این قول ادعای اجماع کرده است)؛ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص. ۲۷۵؛ علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۲،

ص. ۵۵۱؛ شیرازی، ۱۴۱۳ق، ص. ۱۱۰). ماده ۳۳۶ق.م. نیز در فرضی که «کسی بر حسب امر دیگری اقدام به عملی» کرده که عرفاً برای آن عمل اجرتی باشد، آمر را مکلف به پرداخت اجرت عامل دانسته است. از این مصادیق، چنین برمی‌آید که مبنای مسئولیت ناشی از دستور دادن به دیگری، همان سببیت عرفی است؛ یعنی عمل انجام‌گرفته (ایفای ناروای دین شخص دیگر)، عرفاً ناشی از دستور مدیون (آمر) و مستند به فعل اوست و از همین رو، باید دستوردهنده را از باب مسئولیت مدنی و قاعده تسبیب مسئول شناخت. پاره‌ای از فقیهان معاصر نیز همین راه‌حل را در حواله مشتری به عهده شخص ثالث پذیرفته و گفته‌اند: ظاهر در این است که محال‌علیه می‌تواند به محیل (مشتری) و محتال (بایع) رجوع کند (فاضل لنکرانی، در طباطبایی یزدی، بی‌تا، ج ۲، ص. ۶۷۳).^۶

وانگهی، اگر محیل (مشتری) در برابر محال‌علیه مسئول نباشد، امکان دارد محال‌علیه محتال را نشناسد و یا او فردی معسر یا بدحساب باشد و محال‌علیه نتواند آنچه را که به او پرداخته، از وی پس بگیرد. این در حالی است که محال‌علیه به خاطر اعتماد به محیل و دستور او حاضر شده دین وی را به طلبکارش (محتال) بپردازد. بنابراین، اگر محال‌علیه نتواند به محیل مراجعه کند، علی‌رغم اعتماد مشروع و عمل به دستور محیل، متضرر خواهد شد و ممکن است مالش را برای همیشه از دست بدهد. پس، می‌توان پذیرفت که محال‌علیه مطابق قواعد عمومی مسئولیت مدنی به معنای خاص (مسئولیت ناشی از تسبیب) و اعتماد به ظاهر مشروع و مصالح اجتماعی و عدالت و امنیت در روابط حقوقی، می‌تواند به محیل (مشتری) مراجعه کند.

نتیجه آنکه، محال‌علیه برای آنچه به محتال پرداخته، طبق قواعد ضمان قهری (غصب و در حکم غصب و ایفای ناروا) می‌تواند به محتال (بایع) مراجعه کند و مطابق قواعد عمومی مسئولیت مدنی (ضمان ناشی از تسبیب) و مصلحت اجتماعی و رعایت عدالت و امنیت در روابط معاملاتی، می‌تواند به محیل (مشتری) رجوع کند.

ج. رابطه مشتری (محیل) و بایع (محتال) و نیز رابطه محیل و محال‌علیه، بر اساس دیدگاه برگزیده، نیازمند تأمل بیشتری است: ۱- در حواله بر بری، چنانکه گفته شد، محال‌علیه می‌تواند به محیل (مشتری) یا محتال (بایع) رجوع کند. چنانچه محال‌علیه به محتال مراجعه کند، چون مشتری مالی به بایع به‌عنوان ثمن نداده، مراجعه خریدار به

فروشنده برای استرداد ثمن منتفی است. اما اگر محال‌علیه آنچه را که به بائع داده، از مشتری بگیرد، مشتری نیز می‌تواند معادل آن را از بائع مطالبه کند^۷، زیرا محتال (فروشنده) ثمن را از محال‌علیه وصول کرده و با بطلان بیع، باید ثمن را برگرداند؛ محال‌علیه نیز ثمنی را که به بائع داده، از مشتری مسترد کرده است؛ خریدار نیز بابت ثمن مالی را به محال‌علیه پرداخته و با بطلان بیع حق دارد مبلغ پرداختی را از بائع (محتال) پس بگیرد، زیرا با بطلان بیع هیچ مجوزی وجود ندارد که ثمن نزد فروشنده بماند. ۲- اگر حواله بر مدیون صادر شده باشد، در رابطه محیل (مشتری یا طلبکار) و محال‌علیه (بدهکار)، گفتیم که محال‌علیه می‌تواند به محیل رجوع کند و مورد حواله را که به محتال داده، از محیل بگیرد. پس، محال‌علیه از محیل طلبکار شده است. پیش از حواله نیز محیل می‌توانست به محال‌علیه مراجعه کند، زیرا از او طلبکار بوده است. بنابراین، بین دین محال‌علیه به محیل و دین محیل به محال‌علیه، در صورت وجود شرایط، تهاوتر حاصل می‌شود.^۸ به همین دلیل، در عمل با وقوع تهاوتر، محال‌علیه آنچه را که به محتال داده، در واقع دریافت کرده و به همین دلیل، رجوع محیل به محتال منتفی خواهد شد. شاید به همین دلیل است که مشهور فقیهان در حواله بر مدیون، دین محال‌علیه به محیل را ساقط شده پنداشته‌اند؛ هر چند تحلیل یادشده در آثار آنان مشاهده نمی‌شود. در هر حال، چون دین محال‌علیه به محیل از بین رفته است و مشتری دیگر نمی‌تواند طلبش را از محال‌علیه بگیرد و از طرف دیگر، بائع ثمن را از محال‌علیه گرفته و در واقع مال محیل را که نزد محال‌علیه بوده از او وصول کرده است، با بطلان بیع باید ثمن وصول‌شده را به مالک آن، یعنی مشتری پس بدهد. بنابراین، خریدار (محیل) در این فرض می‌تواند برای استرداد ثمن به فروشنده رجوع کند.^۹

۲-۲. حواله بائع بر عهده مشتری

هر گاه بائع، شخصی را به مشتری حواله دهد و محتال ثمن را از مشتری (محال‌علیه) وصول کند و سپس بطلان بیع و حواله کشف شود، در اینکه ثمن باید به چه کسی مسترد شود، قانون مدنی سکوت اختیار کرده و فقها و حقوق‌دانان هم به اجماع نرسیده‌اند.

۲-۱- دیدگاه فقهای امامیه

مشهور فقیهان امامیه بر این باورند که مشتری در مراجعه به بائع (مخیل) و محتال مخیر است، چون هر یک از آن دو در مال خریدار به غیر حق متصرف شده است: محتال از این جهت که بر مال خریدار وضع ید کرده است؛ و بائع بدین خاطر که او به وسیله حواله، آنچه را که به ذمه خود داشته و به محتال بدهکار بوده، وفا کرده است و قبض ثمن منسوب به اوست، بلکه او در قبض ثمن اقوا از محتال است (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص ۶۸؛ عاملی کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، صص ۳۷۲-۳۷۳؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق، ج ۲۶، ص ۱۸۵؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ص ۲۳۳؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۶، ص ۵۴۳؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۲۱، ص ۶۱؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، صص ۱۶۴-۱۶۵). در مقابل، برخی گفته‌اند: در این فرض که خریدار (محال علیه) ثمن را به دستور فروشنده به محتال پرداخته است، مال مورد حواله در دارایی صاحب آن، یعنی محال علیه (مشتری) باقی است. بنابراین، در صورت موجود بودن آن، خریدار می‌تواند نسبت به عین آن رجوع کند و در صورت تلف شدن، می‌تواند عوض آن را از محتال بگیرد (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، صص ۷۹۳-۷۹۴؛ مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۱۲۳؛ خمینی، ۱۴۱۸ق، ص ۵۲۹؛ حکیم، ۱۴۱۶ق، ج ۱۳، ص ۴۱۴؛ فاضل لنکرانی، در: طباطبایی یزدی، بی تا، ج ۲، ص ۶۷۳؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۰، ص ۳۳۴؛ «لقاعدة «علی الید» الجاریة فی المحتال»؛ خویی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۲۹۵؛ آیت الله گلپایگانی و آیت الله مکارم شیرازی در: طباطبایی یزدی، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص ۷۴۳؛ اشتهاوردی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۸، ص ۴۶۷؛ آیت الله بروجردی و امام خمینی (رحمت الله علیه) در: طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص ۴۷۴؛ امام خمینی، در طباطبایی یزدی، ۱۴۲۲ق، ص ۹۵۹؛ بصری بحرانی، ۱۴۱۳ق، ج ۶، ص ۹۳؛ «فإذا كان المحال قد قبض مال الحوالة، فالمقبوض باق فی ملک صاحبه المحال علیه فی کلتا صورتین، فیجوز له الرجوع به إذا كان موجودا و إذا تلف فله الرجوع بعوضه علی المخیل أو علی المحال»؛ (که هر دو حالت، یعنی حواله مشتری بر عهده ثالث و حواله بائع بر عهده مشتری را در یک حکم بیان کرده است)؛ مغنیه، ۱۴۲۱ق، ج ۴، صص ۶۶-۶۷، که معتقد است در این فرض که بائع حواله داده، ثمن در ملکیت مشتری باقی می‌ماند و او می‌تواند آن را هر کجا که باشد بگیرد).^۱

۲-۲-۲. دکترین حقوقی

برخی از اساتید حقوق مدنی معتقدند که در این حالت که فروشنده به عهده خریدار حواله صادر می‌کند، خریدار (محال‌علیه) می‌تواند پس از پرداخت وجه حواله و ظهور بطلان آن، به «محتال» رجوع کند، زیرا ثمن را به دستور او به طلبکارش پرداخته است. فروشنده از بطلان بیع استفاده بدون جهت برده است و باید آن را به کسی که از این راه زیان دیده است بدهد (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ش. ۲۷۲؛ کاتوزیان، ۱۳۸۶، ج ۲، ش. ۱۹۷).^{۱۱} به نظر می‌رسد که در این دیدگاه اشتباهی صورت گرفته است، زیرا فروشنده، که به دستور او مالی به طلبکارش تأدیه شده و از بطلان بیع استفاده بلاجهت برده، «محیل» است نه محتال؛ یعنی در اینجا محتال به اشتباه و از روی سهو قلم، به جای محیل (بایع) به کار رفته است. بنابراین، باید پذیرفت که منظور این است که در این حالت، محال‌علیه (خریدار) می‌تواند به بایع (محیل) رجوع کند، چون به دستور او ثمن را به طلبکار وی (محتال) پرداخته است. اما در اینکه چرا محال‌علیه (خریدار) نمی‌تواند به محتال (گیرنده مال) مراجعه کند، پاسخی داده نشده است.

۲-۲-۳. تحلیل منتخب و نظر برگزیده

به نظر می‌رسد که از آنچه در مسئله قبلی (حواله مشتری بر عهده شخص ثالث) گفته شد، حکم مسئله حاضر (حواله بایع به عهده مشتری) نیز روشن می‌شود: خریدار (محال‌علیه) می‌تواند مطابق قواعد ضمان قهری (ایفای ناروا) به محتال مراجعه کند و آنچه را که به ناحق به او داده، از وی مسترد کند. همچنین، با توجه به دستوری که بایع (محیل) به مشتری داده تا دین محیل را به طلبکارش (محتال) بپردازد و دستوردهنده (فروشنده) سبب ایفای ناروا از سوی محال‌علیه شده است، مشتری (محال‌علیه) می‌تواند به خود فروشنده (محیل) رجوع کند و ثمن را از او پس بگیرد. بنابراین، نظر مشهور فقها در این زمینه قابل تأیید است و قانون مدنی را باید محمول بر آن دانست. بر این اساس، اگر محال‌علیه (خریدار) برای استرداد ثمن به خود محتال رجوع کند، چون ثمنی را که خریدار به دستور فروشنده به شخص ثالث داده، مسترد کرده و مالی نیز به بایع نداده است، با بطلان بیع، مراجعه مشتری به بایع برای استرداد ثمن منتفی است. همچنین، در این حالت، محتال آنچه را که گرفته، به مالک آن، یعنی محال‌علیه،

بازگردانده است. بنابراین، طلب محتال از محیل (فروشنده) همچنان باقی است و می‌تواند برای دریافت آن به خود مدیون (فروشنده) رجوع کند. در مقابل، هر گاه محال‌علیه (مشرقی) برای استرداد ثمن به محیل (بایع) مراجعه کند، او نیز حق پیدا می‌کند که معادل آن را از گیرنده، یعنی محتال، بخواهد و با توجه به دین قبلی محیل به محتال، بین آن دو دین، در صورت وجود شرایط قانونی، تهاتر حاصل شده و هر دو دین تا اندازه‌ای که با یکدیگر معادله می‌کنند ساقط می‌شوند (ماده ۲۹۵ ق.م.؛ و در فرض فقدان شرایط تهاتر، هر یک از آن دو می‌تواند به دیگری رجوع کند.

بر اساس آنچه گذشت، معلوم می‌شود که عبارت «اگر محتال ثمن را اخذ کرده باشد باید مسترد دارد» در ماده ۷۳۳ ق.م. بدین معناست که چه در حواله مشتری و چه در حواله بایع، محتال آنچه را که از محال‌علیه گرفته، باید به خود او رد کند؛ هر چند محال‌علیه الزامی در رجوع به محتال ندارد، بلکه می‌تواند به محیل هم رجوع کند؛ که در این صورت، در حواله بایع به عهده مشتری و حواله خریدار به عهده شخص ثالث، مطابق ترتیبی که گفته شد، عمل می‌شود.

۳. اجرای حکم در سایر تعهدات

آنچه در متون فقهی و ماده ۷۳۳ ق.م. در خصوص تأثیر بطلان عقد بیع (منشأ دین) بر عقد حواله (اعم از حواله مشتری به عهده شخص ثالث یا حواله بایع علیه مشتری) مقرر شده است، اختصاص به عقد بیع ندارد؛ بلکه این حکم در سایر قراردادهای، مانند اجاره، صلح، قرض و سایر تعهدات قراردادی که در راستای ماده ۱۰ ق.م. منعقد می‌شوند، نیز قابل اعمال است (صفایی و جواهرکلام، ۱۴۰۰ ق، صص. ۱۷-۱۸). حتی در مورد تعهدات غیرقراردادی مانند دین ناشی از مسئولیت مدنی نیز چنانچه حواله‌ای صادر شود و سپس معلوم شود که دینی وجود نداشته است این حکم جاری می‌شود. این است که قسمت آخر ماده ۷۳۳ ق.م. تصریح می‌کند: «مفاد این ماده در مورد سایر تعهدات نیز جاری خواهد بود».^{۱۲} از این رو، اگر در عقد نکاح، شوهر برای پرداخت مهر، زن را حواله دهد تا مهریه را از شخص ثالثی بگیرد و سپس معلوم شود که نکاح به علتی باطل بوده و زن حق مهر ندارد^{۱۳}، حواله نیز باطل خواهد بود. به این ترتیب، مراد از قسمت اخیر ماده ۷۳۳ ق.م. این است که هر گاه در اثر هر

عقد یا هر عمل دیگری، دینی پدید آید و بر مبنای آن حواله‌ای صادر شود و سپس، معلوم شود که در واقع دینی وجود نداشته، حواله هم باطل است و قسمت نخست ماده فوق اجرا می‌گردد. برای مثال، شخصی در اثر تصادف رانندگی خود را مقصر می‌داند و برای پرداخت خسارت، زیان‌دیده را به شخص ثالثی حواله می‌دهد؛ سپس، کشف می‌شود که محیل مسئول نبوده و دینی نداشته است؛ که در این فرض حواله نیز باطل بوده و تمام احکامی که در خصوص بطلان حواله گفته شد در این حالت نیز جاری می‌شود. گفتنی است در این حالت که از ابتدا دینی وجود نداشته و به همین دلیل حواله باطل است، فقدان دین هم شامل تعهدات قراردادی می‌شود و هم تعهدات غیرقراردادی؛ یعنی تفاوتی نمی‌کند که بر مبنای دینی که در اثر قرارداد ایجاد شده، حواله‌ای صادر شود و سپس کشف شود که در واقع دینی وجود نداشته است، یا اینکه بر اساس دینی که در اثر واقعه حقوقی پدید آمده، حواله‌ای صادر و سپس معلوم شود که آن دین در حقیقت از ابتدا وجود نداشته است؛ که در هر دو صورت حواله باطل است و احکام پیش‌گفته مجرا خواهد بود.

نتیجه‌گیری

مطالعه و تحلیل «آثار بطلان عقد منشأ دین بر حواله» در فقه اسلامی، نشان‌دهنده دقت نظر عمیق و ظرافت بالای فقیهان امامیه و اختلاف‌نظرهای گسترده و وسیع آنان در این زمینه است. نویسندگان قانون مدنی با الهام از اندیشه‌های فقهی، در ماده ۷۳۳ تلاش کرده‌اند حکم مسئله و فروض گوناگون آن را روشن سازند، اما نتوانسته‌اند خود را از قید اختلاف‌های موجود و ابهام‌هایی که در مسئله وجود داشته برهانند؛ چنانکه در فرض بطلان بیع و حواله، قانون‌گذار معلوم نکرده است که «اگر محتال ثمن را اخذ کرده باشد باید» آن را به چه کسی «مسترد دارد». از این رو، می‌توان گفت که قانون مدنی در این زمینه، به دلیل وجود آرای گوناگون بین فقیهان امامیه، از بیان حکم مسئله به صراحت، خودداری کرده و تعیین حکم آن را به دکتربین حقوقی و رویه قضائی واگذار کرده است.

به همین جهت، در این نوشتار، با هدف تحلیل ماده ۷۳۳ ق.م. و رفع ابهام از آن، دیدگاه فقهای امامیه، اعم از فقیهان متقدم، متأخر و معاصر، به‌عنوان تاریخ حقوق ایران،

به‌طور گسترده و مفصل مورد مطالعه قرار گرفته و آثار و نتایجی به شرح زیر استخراج و ارائه شده است:

۱- بطلان عقد بیع باعث بطلان حواله می‌شود، خواه مشتری برای پرداخت ثمن، بایع را به شخص دیگری حواله داده باشد و خواه بایع برای وصول ثمن، شخصی را به مشتری حواله کند.

۲- در صورت بطلان بیع و حواله، اگر محتال ثمن را از محال‌علیه اخذ نکرده باشد، دیگر حقی برای وصول آن را ندارد و اگر آن را وصول نکرده، باید به محال‌علیه رد کند؛ ولی محال‌علیه تکلیفی ندارد که آنچه را که به محتال داده، از خود او استرداد کند؛ بلکه طبق دستور پرداختی که محیل به او داده، می‌تواند استرداد مبلغ پرداخت شده را از محیل به‌خواهد. حکم مسئله در خصوص رابطه مشتری (محیل) و بایع (محتال) و نیز رابطه محیل و محال‌علیه نیز تبیین شده است؛ به‌ویژه آنکه در صورت مراجعه محال‌علیه به محیل، محیل نیز می‌تواند به محتال رجوع کند.

۳- احکامی که درباره حواله ثمن در عقد بیع بیان شده، اختصاص به این عقد ندارد، بلکه در سایر قراردادها (مانند اجاره، صلح، قرض و معاوضه) و حتی در تعهدات غیرقراردادی (مثل دین ناشی از مسئولیت مدنی) نیز قابل اعمال است. از این‌رو، پیشنهاد می‌شود که ماده ۷۳۳ ق.م. بدین صورت اصلاح شود که در فرض بطلان بیع و حواله، محتال آنچه را که گرفته، باید به محال‌علیه برگرداند؛ ولی محال‌علیه می‌تواند برای استرداد آنچه به محتال پرداخت کرده، افزون بر او، به محیل نیز رجوع کند.

یادداشت‌ها

۱. در موردی مشابه، ماده ۷۶۵ ق.م. اعلام می‌دارد: «صلح دعوی مبتنی بر معامله باطله، باطل است...». بطلان صلح در این ماده نیز به خاطر اشتباه در جهت تعهد است، زیرا طرفین بدین پندار که عقدی به درستی واقع شده، دعوی راجع به آن قرارداد را صلح کرده‌اند؛ ولی سپس مشخص شده است که آن معامله از اساس باطل بوده است. از این رو، در جهت صلح اشتباه رخ داده و صلح باطل است.
۲. ایشان بر این باورند که در حواله مشتری، چون بنا به فرض حواله باطل است، نه محال‌علیه در برابر محیل بری می‌شود و نه در حکم ضامن قرار می‌گیرد و همه چیز به حال اصلی باقی می‌ماند. به علاوه، با بطلان حواله نمی‌توان ادعا کرد که اذن در پرداخت از سوی محیل (خریدار) وجود دارد، زیرا اذن مقید به وجود حواله بوده است و با انتفاء (قید) وجود خارجی نمی‌یابد. بدین ترتیب، محال‌علیه مالی را به اشتباه و بدون اینکه مدیون باشد به فروشنده داده است که می‌تواند پس بگیرد، خواه مدیون محیل باشد یا حواله بر بری صادر شود (مواد ۳۰۱ و ۳۰۳ ق.م.)، زیرا در هیچ صورتی نمی‌توان ادعا کرد که او دین خویش را پرداخته است. بنابراین، باید پذیرفت که محال‌علیه در اخذ مال مقدم و اولی از خریدار (محیل) است، زیرا اگر پذیرفته شود که دین محال‌علیه به او همچنان باقی است، محیل چیزی از دست نداده است تا بتواند برای استرداد آن اقدام کند. منتها محیل می‌تواند با قبول نمایندگی محال‌علیه در پرداخت دین و تنفیذ اعمال او، خود به محتال رجوع کند که در این صورت محال‌علیه بری (در برابر محیل) (یا طلبکار از محیل) (در حواله بر بری) می‌شود و دیگر حق رجوع به محتال را ندارد.
۳. با وجود این، ایشان در ش. ۲۳۵ به طور مطلق می‌نویسند: در حواله مشتری، با کشف بطلان بیع و حواله پس از وصول وجه آن، بایع آن را به مشتری بدهد نه به محال‌علیه، زیرا در رابطه مشتری (که طلبکار از محال‌علیه است) و بایع، وصول مشتری به طلب خود، هدف است و وسیله وصول، موضوعیت ندارد؛ یعنی عقد بیع باطل هم می‌تواند سبب وصول مشتری به طلب خود باشد و بایع حق ندارد مانع وصول مشتری به طلبش شود.
۴. افزون بر آنچه گفته شد، گروهی از فقهای امامیه، در فرضی که مشتری برای پرداخت ثمن بایع را حواله داده است که ثمن را شخص دیگری بگیرد و عقد بیع به دلیلی منحل شود، این بحث را مطرح ساخته‌اند که اگر نظری پذیرفته شود که با انحلال بیع، حواله نیز باطل

(منحل) می‌شود، آیا با بطلان (انفساخ) حواله، اذن محیل به محال‌علیه در پرداخت ثمن نیز باطل می‌شود یا باقی می‌ماند؟ صاحب جواهر به‌عنوان قاعده کلی می‌گویند: چه در حواله و چه در وکالت و شرکت، با بطلان (فسخ) عقد، اذن ضمن آن نیز منتفی می‌شود (صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق، ج ۲۶، ص. ۱۸۴ و در تأیید انتفای اذن در فرض بطلان (انحلال) حواله، ر.ک. شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص. ۲۳۲). در برابر، علامه حلی معتقدند که گرچه در عقد وکالت و شرکت، بطلان عقد باعث زوال اذن نمی‌شود و تصرف وکیل یا مدیر شرکت به دلیل وجود و بقای اذن همچنان صحیح است، در حواله بطلان (انحلال) عقد، سبب بطلان اذن ضمن آن هم می‌شود چرا که اذن به تنهایی قوامی ندارد (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، صص. ۶۶۹-۴۷۱؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص. ۱۶۴). محقق ثانی نیز ضمن نقد و بررسی دیدگاه علامه، به این نتیجه می‌رسند که در وکالت و شرکت نیز با بطلان عقد اذنی باقی نمی‌ماند؛ و بقای اذن در تصرف در وکالت و شرکت در صورت فساد عقد، نزدیک‌تر از ثبوت وکالت در صورت بطلان حواله است (عاملی کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، صص. ۳۶۹-۳۷۱ و برای تفصیل بحث، ر.ک. حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۶، صص. ۵۳۶-۵۳۹؛ مجاهد، بی‌تا، ص. ۱۶۷). با وجود این، دیدگاه فقهای مزبور قابل انتقاد به‌نظر می‌رسد، زیرا فقیهان یادشده بحث بقا یا زوال اذن را در فرض بطلان بیع و حواله مطرح نکرده‌اند؛ بلکه در فرض انحلال بیع و انفساخ حواله، به زول اذنی که محیل (مشتري) به محال‌علیه برای پرداخت ثمن به محال (بایع) داده، نظر داده‌اند؛ درحالی‌که با صحت بیع و درستی عقد حواله، در وجود اذن مزبور تردیدی وجود ندارد و بحث تنها در این است که با فسخ عقد بیع و انفساخ حواله، آیا اذن در پرداخت دین همچنان استمرار دارد یا زایل می‌شود؟ بنابراین، از این بحث، نمی‌توان برای فرضی که عقد بیع و حواله از اساس باطل بوده است، استفاده کرد. درهرحال، حتی اگر حواله باطل باشد، باز هم دستور پرداختی که محیل به محال‌علیه داده، باطل نمی‌شود، زیرا این دستور درهرحال صادر شده و محال‌علیه نیز بر مبنای آن اقدام کرده است. در واقع، این دستور پرداخت مانند وقایع حقوقی است که در فرض بی‌اعتباری آن نیز برای دستوردهنده ایجاد مسئولیت می‌کند، چراکه با فرض بطلان حواله نیز دستور پرداخت به‌رحال داده شده نتیجه نیز حاصل شده است. به اضافه، چنانکه برخی از فقها نیز تأیید کرده‌اند (خویی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص. ۲۹۵؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص. ۴۷۴)، دستور پرداخت محیل به محال‌علیه، سبب ایفای ناروا از سوی محال‌علیه شده است و به‌خاطر سببیت در ایفای ناروا، برای محیل ایجاد ضمان می‌کند.

۵. ر.ک. خویی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص. ۲۹۵، که در فرضی که محیل به شخص ثالث بری دستور داده است تا مالی را به طلبکار او (محتال) بپردازد، در مقام دلیل رجوع محال‌علیه بری به محیل می‌نویسد: «فلکون الأداء بأمر منه و قد عرفت ضمان الأمر للخسارات المالية الواردة على المأمور بسبب أمره». افزون بر آن، چنانکه در مسئله بعدی خواهد آمد، فقها نیز در حواله بایع بر مشتری، دستور پرداخت را موجب مسئولیت دانسته‌اند.

۶. برخی دیگر از فقها نیز این حکم را تنها در حواله مشتری بر عهده شخص ثالث بری، آن هم با رعایت شرایطی، پذیرفته‌اند. برای نمونه، آیت‌الله بروجردی در صورت تعذر دریافت عین یا بدل مال موضوع حواله از محتال، به محال‌علیه بری حق داده‌اند که بدل آن را از مشتری بگیرد (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص. ۴۷۴، که در توضیح عبارت طباطبایی یزدی (فی‌إذا كان بعد القبض يكون المقبوض باقياً على ملك المشتري) می‌گوید: «فی غیر صورۃ أحواله المشتري للبائع بالثمن على الأجنبي البريء و أمّا فيها فهو باق على ملك البريء يأخذه منه مع بقاءه و بدله مع تلفه و إن تعذر أخذ عينه أو بدله منه كان له الرجوع على المشتري»). آیت‌الله خویی هم نیز در فرض تلف مالی که محتال أخذ کرده و بدون تفکیک بین فرض تعذر و عدم تعذر دریافت بدل آن از محتال، به محال‌علیه اختیار داده است که به محیل رجوع نماید (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۱، ص. ۵۲۹: «و هو إنما يتمّ فيما إذا لم تكن الحوالة على البريء و إلّا فالمقبوض باق على ملكه يرجع له على البائع إن كانت العين موجودة و إلّا تخير في الرجوع على كل من البائع و المشتري»؛ خویی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص. ۲۹۵ (که در مقام رجوع محال‌علیه بری به محتال (بایع) می‌نویسد: «فالأخذ ماله على نحو التبصر و المجانية، فإنه موجب للضمان بالسيرة العقلانية القطعية» و در علت امکان مراجعه محال‌علیه به مشتری می‌گوید: «فلکون الأداء بأمر منه و قد عرفت ضمان الأمر للخسارات المالية الواردة على المأمور بسبب أمره»؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص. ۴۷۴).

۷. برخی از فقیهان معاصر نیز در عبارتی بسیار موجز این دیدگاه را پذیرفته‌اند: فاضل لنکرانی، در: طباطبایی یزدی، بی‌تا، ج ۲، ص. ۶۷۳: «نعم، له الرجوع عليه لو رجع عليه به». آیت‌الله خویی هم که در حواله مشتری به عهده شخص ثالث بری، در فرض تلف مالی که محتال از محال‌علیه أخذ کرده، به محال‌علیه اختیار داده است که افزون بر محتال، به محیل رجوع نماید، بر این باور است که در صورت مراجعه محال‌علیه به محیل، او هم می‌تواند به محتال مراجعه کند (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۱، ص. ۵۲۹: «ان رجع البريء على»؛ خویی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص. ۲۹۵).

البائع و أخذ منه بدل ماله مثلاً أو قيمة فليس له الرجوع على المشتري بما غرمه و ان رجع على المشتري به كان له الرجوع على البائع بما غرمه لاستقرار الضمان عليه نظراً لتلف المال عنده فلا يكون له مجاناً. و تفصيل الكلام في مبحث تعاقب الأيدي من المكاسب فراجع؛ خویی، در: طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص. ۴۷۴: «و أمّا فيه فالمقبوض باق على ملك البريء فله الرجوع به و مع تلفه جاز له الرجوع على المحيل و على المحتال فإن رجع على المحيل جاز له الرجوع على المحتال».

۸. پاره‌ای از فقیهان معاصر نیز به این فرض توجه داشته‌اند (اشتهاردی، ۱۴۱۷ق، ص. ۴۶۷: «نعم يجوز له احتسابه في الفرض الثاني من الصورة بجنس الثانية على المشتري و لو كان مخالفاً للحق الذي عليه من باب الوفاء بغير الجنس»).

۹. البته در صورتی که شرایط تهاتر بین دین محال علیه به محیل و دین محیل به محال علیه موجود نباشد، دین محال علیه به محیل باقی است و محال علیه می‌تواند آنچه را که به محال داده، از خود محال یا محیل بازستاند.

۱۰. به نظر می‌رسد در این فرض که فروشنده علیه خریدار حواله صادر کرده، ثمنی که خریدار به ثالث پرداخت کرده، در دست ثالث است و از این رو، طبق این دیدگاه خریدار با بطلان بیع می‌تواند آن را از گیرنده یعنی محال بگیرد. از این رو، فقهای مزبور را باید طرفدار نظری شمرد که در صورت بطلان بیع، به محال علیه حق می‌دهند که صرفاً به محال (گیرنده) رجوع کند نه به محیل (بایع).

۱۱. غالب حقوق‌دانان در این فرض صرفاً به بطلان حواله در اثر بطلان بیع تصریح کرده‌اند، ولی در اینکه در این حالت ثمن باید به چه کسی مسترد شود، حکم مسئله را مشخص نکرده‌اند (امامی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص. ۲۹۸ به بعد؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۹۰، ش. ۱۳۹ به بعد؛ ره‌پیک، ۱۳۸۷، صص. ۱۲۹-۱۳۰؛ قاسم‌زاده و دیگران، ۱۳۹۰، ص. ۲۴۷).

۱۲. گفتنی است که در دکترین حقوقی، این قسمت از ماده تحلیل نشده و به تکرار حکم قانون بسنده شده است و به‌ویژه اجرای آن در تعهدات قراردادی و غیرقراردادی تبیین نشده است (امامی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص. ۲۹۷؛ کاتوزیان، ۱۳۸۵، ش. ۲۷۱؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۹۰، صص. ۱۴۵-۱۴۷). فقیهان امامیه نیز، چنانکه دیدیم، حکم مسئله را در خصوص عقد بیع مطرح ساخته‌اند.

۱۳. ماده ۱۰۹۸ق.م. مقرر می‌دارد: «در صورتی که عقد نکاح اعم از دائم یا منقطع باطل بوده و نزدیکی واقع نشده زن حق مهر ندارد و اگر مهر را گرفته شوهر می‌تواند آن را استرداد کند».

کتابنامه

- اردبیلی، احمد، (۱۴۰۳ق). *مجمع الفائدة و البرهان*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- اشتهاردی، علی پناه (۱۴۱۷ق). *مدارک العروة*. تهران: دار الأسوة للطباعة و النشر.
- اصفهانى، سید ابوالحسن (۱۴۲۲ق). *وسيلة النجاة*. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (رحمت الله علیه).
- امامی، سید حسن (۱۳۸۵). *حقوق مدنی*. تهران: اسلامی.
- بجنوردی (موسوی)، سید حسن (۱۴۱۹ق). *القواعد الفقهية*. قم: نشر الهادی.
- بحرانی، یوسف (۱۴۰۵ق). *الحدائق الناضرة*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- بصری بحرانی، محمد امین (۱۴۱۳ق). *کلمة التقوی*. قم: سید جواد وداعی.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۹۰). *عقد حواله*. تهران: گنج دانش.
- حسینی عاملی، سید جواد، (۱۴۱۹ق). *مفتاح الكرامة*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- حکیم (طباطبایی)، سید محسن (۱۴۱۰ق). *منهاج الصالحین*. بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
- حکیم (طباطبایی)، سید محسن (۱۴۱۶ق). *مستمک العروة الوثقی*. قم: مؤسسه دار التفسیر.
- خمینی، سید روح الله (بی تا). *تحریر الوسیله*. قم: دار العلم.
- خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۰۹ق). *مبانی العروة الوثقی*. قم: منشورات مدرسه دار العلم - لطفی.
- خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ق). *موسوعة الإمام الخوئی*. قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی (رحمت الله علیه).
- روحانی (حسینی)، سید صادق (۱۴۱۲ق). *فقه الصادق (عليه السلام)*. قم: دار الكتاب، مدرسه امام صادق (عليه السلام).
- ره پیک، حسن (۱۳۸۷). *حقوق مدنی: عقود معین (۲)*. تهران: خرسندی.
- سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۳ق). *مهذب الأحكام*. قم: مؤسسه المنار.
- سبزواری، سید عبدالاعلی (بی تا). *جامع الأحكام الشرعية*. قم: مؤسسه المنار.
- سیستانی، سید علی (۱۴۱۷ق). *منهاج الصالحین*. قم: دفتر حضرت آیت الله سیستانی.
- شهید ثانی. زین الدین بن علی (۱۴۱۳ق). *مسالك الأفهام*. قم: مؤسسه المعارف الإسلامية.
- شیرازی (حسینی)، سید محمد (۱۴۱۳ق). *الفقه، القواعد الفقهية*. بیروت: مؤسسه امام رضا (عليه السلام).
- صاحب جواهر، محمد حسن (۱۴۰۴ق). *جواهر الكلام*. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

- صفایی، سیدحسین (۱۳۹۹). قواعد عمومی قراردادها. تهران: میزان.
- صفایی، سیدحسین و جواهر کلام، محمدهادی (۱۴۰۰). آثار انحلال عقد منشأ دین بر حواله؛ تحلیل فقهی و حقوقی بند دوم ماده ۷۳۳ قانون مدنی. پژوهش‌نامه حقوق اسلامی، ۲۲(۱)، بهار و تابستان، صص. ۱-۲۸.
- طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم (۱۴۰۹ق). العروة الوثقی. بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم (۱۴۱۹ق). العروة الوثقی (المحشی). با حواشی جمعی از فقهاء، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم (۱۴۲۲ق). العروة الوثقی مع تعالیک الإمام الخمینی. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (علیه السلام).
- طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم (۱۴۲۸ق). العروة الوثقی مع التعليقات. قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب (علیه السلام).
- طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم، (بی تا). العروة الوثقی مع تعليقات الفاضل، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (علیهم السلام).
- طوسی. محمد (۱۳۸۷). المبسوط. تهران: المكتبة المرتضوية.
- طوسی. محمد (۱۴۰۷ق). الخلاف. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- عاملی کرکی (محقق ثانی). علی (۱۴۱۴ق) جامع المقاصد. قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام).
- علامه حلّی، حسن (۱۴۱۰ق). إرشاد الأذهان. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- علامه حلّی، حسن (۱۴۱۱ق). تبصرة المتعلمین. تهران: مؤسسه چاپ و نشر.
- علامه حلّی، حسن (۱۴۱۳ق). قواعد الأحكام. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- علامه حلّی، حسن (۱۴۱۴ق). تذكرة الفقهاء. قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام).
- علامه حلّی، حسن (۱۴۲۰ق). تحریر الاحکام. قم: مؤسسه امام صادق (علیه السلام).
- قاسم‌زاده، سیدمرتضی؛ زه‌پیک، حسن و کیایی، عبدالله (۱۳۹۰). تفسیر قانون مدنی: اسناد، آراء و اندیشه‌های حقوقی. تهران: سمت.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۵). حقوق مدنی: عقود اذنی - وثیقه‌های دین. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۶). حقوق مدنی: درس‌هایی از عقود معین. تهران: گنج دانش.
- کاشف الغطاء (نجفی). محمدحسین (۱۳۶۶). وجیزة الأحكام. نجف اشرف: مؤسسه کاشف الغطاء.
- مجاهد، سیدمحمد (بی تا). کتاب المناهل. قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام).

آثار «بطان» عقد منشأ دین بر حواله؛... / سید حسین صفایی و محمد هادی جواهر کلام پژوهش‌های تخصصی اسلامی ۲۵

محقق حلی، جعفر (۱۴۰۸ق). شرائع الإسلام. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
مرعشی نجفی، سید شهاب‌الدین (۱۴۰۶ق). منهاج المؤمنین. قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
مغنیه، محمد جواد (۱۴۲۱ق). فقه الإمام جعفر الصادق (علیه السلام). قم: مؤسسه انصاریان.

